احرف حمد حقائق و رقائق حمد مخصوص ساحت قدس قرب حضرت سلطانى است كه از لطائف بدايع عنايت خود كلّ من في المُلك را از عمآء كافور بعرصه ظهور آورد و جميع موجودات را از هويه نیستی در عرصه هستی براى ظهور مقصود موجود فرمود و غياهب هستی موجودترا بلقاء هستی مطلق قائم و مشرّف نمود تا كلّ موجودات از غيب و شهود از رحمت واسعه بازنمانند و از استواى عرش عدال محروم نگردند و در هروجود رمزی و از هر رمزی امرى مقرّر داشت كه ساذجيّات مجرّدات هويّات اكوان بحركات گوناگون حركت نمايند تا تدبير ملكوت او درعرصه ناسوت ظاهر و هویدا گردد و به هر شیي فرصتی بخشید و به قدر وُسع او قدرت بخشود و بعد تكليف امر و نهى عرضه داشت تا طغيان و ايمان كلّ معلوم شود و بثمرات أعمال و أفعال خود برسند و به آنچه کسب نموده اند سزاوار شوند لقمان به پسرش ناتان ميفرمايد ﴿يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَوَاتِ أَوْ فِي الأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللهُ إِنَّ اللهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ﴾ چگونه میشود از براى احدى مفرّی و مقرّی، كلّ در قبضه قدرت او اسیرند همچنانکه سرّ قضا و حرف امضا امير المؤمنين (ع) ميفرمايد (كلّ شيء في قبضة قدرتك أسير و إنّ ذلك عليك سهل يسير فسبحان الّذي بيده ملكوت كلّ شيء و إنّه قد كان على كلّ شيء قدير). يا إلهي و سيّدي و رجائي چگونه وصف نمايم آيات قدس ترا باين زبانى كه کالّ است از ذكر ادنی محامد سُلطان ازليّت تو و چگونه ملاحظه نمايم آثار انس ترا با اين چشمهائی كه كور است از مشاهده قمص جمال مليك ابديّت تو و چگونه استماع نمايم الحان مليح ترا با اين گوشهائی كه كر است نزد تغرّد حمامه سرمدیّت تو و چگونه ادراك نمايم لطائف بدايع حكمتهاى ترا با اين هوشى كه مدهوش است نزد ظهورات تدابير حضرت قيّوميت تو چه لطيف است مكرمت و مرحمت تو كه فرو گرفته جواهر ساذجيّات أكوان را و چه بديع است رحمت و رأفت تو كه فرا گرفته اعلى مراتب هويّات امكان را پاک و منزّهى از وصف هر جوهر مجرّدى متعالى و مقدّسى از نعت هر منزّه و مقدّسى كلّ نعتها در ساحت قدس تو كذب صرف است و جميع وصفها در فنای اُنس تو افك محض است قرار نفرمودى براى احدى طريقى براى معرفت خود جز عجز نجت و مقرّر نداشتی براى نفسى مفرّی ننیستی بات. إلهي قصرت الألسُن عن بلوغ ثنائك و عجزت العقول عن إدراك كُنه جمالك باتمام اين نقص و عجز ندا میکنم ترا بندای اصفياى تو كه اى سلطان من و محبوب من مطمئن فرما قلب ذرّه فانيرا برجوع بسوى طلعت باقى خود و روشن فرما چشمهای مرا بمشاهده جمال حضرت وهابیّت خود و از فوارّهای نور خود رشحات سُرورى عطا فرما و از کأسهای بلور خود طفحات كافورى عنايت نما و از حياض محبّت بيد ملاطفت شراب انس كرامت فرما تا مستريح شود فوأد من در ساحت حضرت محبوبیت تو و منصعق شود عقل من در بساط سلطان مجذوبیّت تو همچنانکه عمآء كافور و صرف ظهور هويّه نور سرّ الموحّدين سيّد السّاجدين – روحي فداه – ميفرمايد (و أجعلني من الّذين اطمئنت بالرّجوع إلى ربّ الأرباب أنفسهم و قرّت بالنّظر إلى محبوبهم أعينهم و من الّذين تغرّست أشجار الشّوق إليك في حدائق صدورهم و أخذت لوعة محبّتك بمجامع قلوبهم و هم إلى أوكار الأفكار يأون و في رياض القرب و المكاشفة يرتعون) خلق فرمودى اين ذرّه دکا را بقدرت كاملهء خود و بپروردی به ايادى باسطهء خود و بعد مقرّر داشتی بر او بلايا و محن را بحیثیّتی كه وصف آن ببيان نیاید و در صفحات الواح نگنجد. گردنی را که در میان پرند و پرنیان تربيت فرمودى آخر در غلهاى محكم بستی و بدنیرا كه بلباس حرير و دیبا راحت بخشیدی عاقبت بر ذلّت حبس مقرّر داشتی قلّدتني قضائك قلائد لا تحلّ و طوّقتني أطواقًا لا تفكّ چند سنه میگذرد كه ابتلا بمثل باران رحمت تو در جريانست و بلايا از افق قضا ظاهر و تابان و در اين ايّام مقعد انس و محفل امنی براى این عبد مقدّر نفرمودى. در اوّل بخدمتکاران با رحمت و رأفت تربیت نمودى و در آخر باصحاب غضب و رجال سطوت واگذاشتی بسا شبها كه از گرانی غُل و زنجیر آسوده نبودم و چه روزها از صدمات ایدی و السُن آرام نگرفتم چندی آب و نان که برحمت واسعه بحيوانات صحرا حلال فرمودى بر اين بنده حرام نمودند و آنچه را بر خوارج جايز نبود بر اين عبد جايز داشتند تا اینکه عاقبت حكم قضا نازل شد و امر امضا بخروج اين بنده از ايران در رسيد با جمعى ازعباد ضعيف و اطفال صغير در اين هنگام كه از شدّت برودت امكان تكلّم ندارد و از كثرت یخ و برف قدرت بر حركت نيست بعضى از اطفال از مفارقت اخيار آيات فراق قرائت مینمایند و برخی بعلّت يأس از وطن و ديار کمتلل السليم ناله میکنند و در بیابان حيرت سرگردان میگردیم و در صحراهاى حسرت رجاى ترا ميطلبيم كه شايد نسيم رحمت تو آيد و احسان قديم تو در رسد فَلَكَ الحَمْدُ عَلَى حُسْنِ بَلَائِكَ وَ سُبُوغِ نِعْمَائِكَ وَ ظُهُورِ ابْتِلَائِكَ إِذْ إِنَّكَ أَنْتَ اللهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَ إِنَّا كُنَّا مِنْ فَضْلِكَ سَائِلُونَ.